

رابطه استقلال و پیشرفت سیاسی در الگوی پیشرفت اسلامی

محمداسماعیل عمار*

چکیده

امروزه پیشرفت در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وجهه همت همه نظام‌های سیاسی است. زیربنا و اساس فکری رهبران و دولتمردان تمام جوامع را، پیشرفت همه‌جانبه از طریق ارائه راه‌کارهای اساسی با شاخص‌های معین تشکیل می‌دهد. این تحقیق، با روش توصیفی - تحلیلی، به بررسی و تبیین این مسئله می‌پردازد که یکی از امور لازم در رسیدن به پیشرفت سیاسی یک جامعه، استقلال و عدم دخالت بیگانگان در امور آنهاست. مهم‌ترین دستاورد تحقیق این است که فهم پیشرفت و دگرگونی اجتماعی در یک کشور، مستلزم بررسی دقیق ساختار نظام سیاسی و توجه به نحوه اثرگذاری نیروهای خارجی بر آن است. مجموعه پیچیده و متغیری از روابط میان عوامل و ساختارهای داخلی و خارجی، شکل خاصی به پیشرفت می‌بخشد که در الگوی پیشرفت، این عوامل باید مورد توجه قرار گرفته و استقلال، به عنوان یک شاخص مهم در فرایند پیشرفت سیاسی، باید مدنظر قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: استقلال، استقلال سیاسی، پیشرفت، توسعه، پیشرفت سیاسی، سلطه و استعمار.

مقدمه

نوشته ساموئل هانتینگتون، اولین اثری بود که به موضوع توسعه سیاسی و استقلال پرداخت و «استقلال» را به عنوان یکی از معیارهای توسعه سیاسی، برشمرد. اثرهای دیگر منتشرشده در زمینه استقلال، یا نظریه وابستگی و توسعه نیافتگی را مطرح کرده و به توسعه از این دید نگریسته‌اند؛ مانند **استقلال و ضرورت‌های جدید** اثر مقصود رنجبر، و یا استقلال را در زمینه کارکرد جمهوری اسلامی مورد بررسی قرار داده‌اند؛ مانند **فرهنگ استقلال** و توسعه نوشته جواد منصوری. بدین ترتیب، اثری که به تبیین رابطه استقلال و توسعه سیاسی و نقش آن در الگوی پیشرفت اسلامی پرداخته باشد وجود ندارد.

در فرایند پیشرفت و تکامل، برای جامعه و نظام اسلامی اهمیت تبیین رابطه استقلال و پیشرفت سیاسی از دو بعد سلبی و ایجابی مطرح است؛ زیرا از طرفی، پیشرفت و پیمودن راه تکامل در صورتی امکان پذیر است که تمام تصمیمات و ارائه راه کارها با توجه به نیازهای اساسی جامعه و با درک کامل و عمیق نسبت به آن صورت گرفته و از دخالت بیگانگان به دور باشد. از طرف دیگر، بر مبنای اندیشه اسلامی، جامعه‌ای، آرمانی و توسعه یافته تلقی می‌شود که حاکمیت الهی در آن برقرار باشد؛ چه آنکه بر مبنای هستی‌شناختی در اندیشه اسلامی، حاکمیت اصلی از آن خداوند بوده و این حاکمیت، عام و همه‌جانبه است و تمام ابعاد سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی را دربر می‌گیرد، به گونه‌ای که اطاعت از بیگانگان، اطاعت از طاغوت تلقی می‌شود و این مسئله در پژوهش حاضر مورد تبیین و بررسی قرار گرفته است. بدین ترتیب، تحقیق حاضر به منظور تبیین رابطه استقلال و پیشرفت سیاسی در الگوی پیشرفت اسلامی در پی پاسخ‌دهی به این سؤال است که استقلال

پیشرفت و تکامل، یک احساس فطری است که در ذات انسان نهفته و انسان از ابتدای زندگی اجتماعی خود، همواره سعی در پیشرفت و بهبود شرایط زندگی خود داشته است. امروزه پیشرفت در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وجهه همت تمام نظام‌های سیاسی است. اهمیت پیشرفت و تعالی در جهان کنونی به گونه‌ای است که گام برنداشتن یک جامعه در جهت پیشرفت، به منزله مرگ تدریجی و نابودی آن جامعه خواهد بود. بر همین اساس، زیربنا و اساس فکری رهبران و دولت‌مردان تمام جوامع را، گسترش پیشرفت همه‌جانبه از طریق ارائه راه کارهای اساسی با شاخص‌های معین تشکیل می‌دهد. رسیدن و دستیابی به پیشرفت در هر جامعه‌ای مستلزم تعیین راه کار، بهره‌گیری از الگو و در نظر گرفتن شرایط و شاخص‌هاست. یکی از امور لازم در رسیدن به پیشرفت سیاسی یک جامعه، استقلال و عدم دخالت بیگانگان در امور آن است؛ زیرا سلطه دیگران با روح تکامل خواهی و پیشرفت انسان در تضاد قرار دارد و از ویژگی انسان، به ویژه انسان‌هایی که از قدرت اندیشه و تعقل و عزت نفس برخوردارند، نفی و برنتابیدن سلطه دیگران در زندگی خویش است. از این رو، اولین گام در جهت پیشرفت همه‌جانبه یک جامعه استقلال و عدم دخالت بیگانگان در امور آن است و این گامی است که راه کارهای بسیار در پس آن نهفته است.

از دهه ۱۹۷۰م که سازمان ملل آن را دهه توسعه نامید و برنامه‌های ویژه‌ای به اجرا گذاشت، در کشورهای اسلامی، به توسعه از بعد بیرونی نگریسته شد. از این دوران مقوله توسعه عمده‌تاً در چارچوب نظریات «توسعه نیافتگی» و «استقلال و وابستگی» عنوان شد. ترجمه کتاب **سامان سیاسی در جوامع دستخوش تحول**

کشوری که در مسیر غربی شدن قرار ندارد. ملاک این تقسیم‌بندی، نه برخورداری از دانش و فناوری پیشرفته، بلکه برخورداری از فرهنگ و ارزش‌های غربی و حرکت در مسیر کسب آنهاست.

در فرایند پیشرفت و هدف‌گذاری و تعیین مقصد برای آن، جهان‌بینی حاکم بر جامعه نقش بسزایی دارد. در جهان معاصر، هویت و شخصیت حقیقی جوامع اسلامی، در پرتو فرهنگ و ایدئولوژی آسمانی‌شان رقم می‌خورد؛ بدین معنا که اگر جهان غرب، با ابتنا بر انسان‌محوری، با فرهنگ مادی و فناوری پیشرفته‌اش شناخته می‌شود، جهان اسلام، با ابتنا بر خدامحوری، با معنویت، انسانیت و اخلاق، و با فلسفه و حکمت و ایدئولوژی متافیزیکی‌اش هویت می‌یابد.^(۱) اندیشه اسلامی پیشرفت و تعالی را یکی از ابعاد وجودی انسان تلقی نموده و هر روز انسان را بهتر از روز قبل می‌خواهد. منتها این پیشرفت و ترقی باید در چارچوب اصول، احکام و ارزش‌های دینی خود تحقق یابد؛ چراکه اساساً سعادت حقیقی این جهانی انسان - علاوه بر سعادت اخروی - از همین راه حاصل شدنی است.^(۲) از این رو، پیشرفت در اندیشه و نظام معنایی اسلام معنای خاص داشته و در چالش با توسعه غربی قرار دارد. پیشرفت در نظام معرفتی اسلام عبارت است از حرکت تصاعدی و رو به کمال انسان که تمام ابعاد وجودی او را دربر گرفته و به طور متوازن و متناسب انجام گیرد. به عبارت دیگر، پیشرفت یعنی: نیل به رفاه مادی و اقتصادی، توأم با رشد فرهنگی و معنوی و حاکمیت ارزش‌های اسلامی، و در یک کلمه، تأمین سعادت دنیوی و اخروی شهروندان، که در سایه عمل به احکام و دستورات اسلامی حاصل می‌شود.

مفهوم پیشرفت و توسعه سیاسی که نخست توسط سیاست‌مداران مطرح شد و سپس اقتصاددان‌ها و

در پیشرفت سیاسی چه نقش و جایگاهی دارد؟ در ارائه پاسخ به سؤال اصلی، تحقیق این فرضیه را دنبال می‌کند که تعالی و پیشرفت جامعه در گرو مستقل بودن آن است و استقلال یکی از الزامات پیشرفت سیاسی محسوب می‌شود. پیشرفت واقعی با وابسته بودن در سیاست و اقتصاد و... سازگاری ندارد. برای اثبات فرضیه و دستیابی به پاسخ اصلی، ابتدا باید به سؤالات فرعی ذیل پاسخ داده شود: ۱. پیشرفت سیاسی چیست؟ ۲. استقلال از چه مفهومی برخوردار بوده و ابعاد آن کدام است؟ ۳. چه دیدگاه‌ها و نظریاتی در مورد استقلال مطرح است؟ بدین منظور، در تحقیق ابتدا پیشرفت سیاسی تبیین می‌شود، سپس مفهوم استقلال و وجوه آن مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت، رابطه استقلال و پیشرفت در الگوی پیشرفت اسلامی به بحث گذاشته می‌شود.

مفهوم پیشرفت سیاسی

در اندیشه نوین هیچ چیز به اندازه پیشرفت، نیروی هدایت‌کننده اندیشه و رفتار انسانی نبوده است. بررسی مقوله پیشرفت و تحلیل معنایی آن، بیانگر این امر است که هر فرد و جامعه‌ای در جهت پیشرفت و تعالی، راه و مسیر مشخصی را ترسیم نموده و درصدد پیمودن آن راه، برای رسیدن به مقصد و هدف خاص می‌باشد. کاربرد «توسعه» که از اصطلاحات رایج در جهان سیاست است، توسط اندیشمندان و سیاست‌مداران غربی با بار ارزشی و ارزش‌گذاری همراه است. غرب با تقسیم‌بندی جهان به «توسعه‌یافته»، «در حال توسعه» و «توسعه‌نیافته» این مفهوم را القا می‌کند که کشوری توسعه‌یافته به شمار می‌رود که دارای فرهنگ، آداب، رفتار و جهت‌گیری سیاسی با مختصات غربی باشد. در حال توسعه، یعنی کشوری که در حال غربی شدن است و توسعه‌نیافته، یعنی

برنامه‌ای کامل، انجام می‌دهد تا هر چه زودتر و بهتر به هدف سیستم نایل آید.^(۵) در این تعریف، دو عنصر کمی و کیفی مورد توجه قرار گرفته است. اینکه گفته می‌شود «زودتر»، به کمیت زمانی رسیدن به مطلوب نظر دارد و هرگاه که مطلوب ما مطلوب کل جامعه نیز باشد، ملازم با مشارکت هرچه بیشتر مردم برای برآوردن هدف خواهد بود. واژه «بهتر» به کیفیت نیل به هدف نظر دارد که این کیفیت در رابطه با ابزارها و توجه به بُعد ارزشی به کارگیری آنها و اهداف مورد نظر معنا پیدا می‌کند. سیاست نیز عبارت است از: «رهبری صلح‌آمیز یا غیر صلح‌آمیز روابط میان افراد، گروه‌ها و احزاب (نیروهای اجتماعی) و کارهای حکومتی در داخل یک کشور، و روابط میان یک دولت با دولت‌های دیگر در عرصه جهانی»^(۶) که به منظور نیل به اهداف و مصالح یک جامعه و افراد آن صورت می‌گیرد.^(۷) توسعه سیاسی امروز مانند بسیاری از شعارهای دیگر، دستاویزی برای سلطه‌جویان در جهت سلطه بر دیگر جوامع، قرار گرفته است که با ارائه تعریف‌ها و شاخصه‌های خاصی، کشورهای مستقل و دارای فرهنگ و ایدئولوژی خاص را از اصالت‌های خود تهی نموده و زمینه را برای سلطه‌جویی و استعمار به شکل فرانو فراهم نمایند. برای نمونه، یکی از پیش‌فرض‌ها و شاخصه‌های توسعه سیاسی، سکولاریزه کردن (= دنیایی کردن و غیردینی کردن) فرهنگ و نظام سیاسی معرفی شده است. گابریل آلموند توسعه سیاسی را عبارت از این می‌داند که فرهنگ سیاسی از سلک دین به در آمده و صورت این جهانی به خود بگیرد.^(۸) بنابراین، توسعه سیاسی که توسط اندیشمندان غربی مطرح شده، با بار معنایی خاصی، اهداف خاصی را دنبال می‌کند که علاوه بر عدم همخوانی و ناسازگاری با فرهنگ بومی دیگر جوامع، از نظر مبانی نیز از دیدگاه اسلام قابل پذیرش نیست. ارائه

پژوهشگران سیاسی به آن پرداختند، در عرصه سیاست و علم سیاست جایگاه مهمی دارد. با این حال، هنوز ابهام و عدم صراحت زیادی در مورد این واژه وجود دارد. توسعه سیاسی از تلفیق دو واژه «توسعه» و «سیاست» به دست آمده و مفهومی انتزاعی است. در توضیح این مفهوم، تعاریف متعددی از سوی اندیشمندان ارائه شده است. مفاهیم انتزاعی بر حسب شاخصه‌های خود قابل تعریف و شناسایی هستند.^(۳) هرچند شاخصه‌های مفهوم توسعه نیز از نظر تعریف مورد اتفاق قرار ندارد، با این حال، در تعریف آن باید دو واژه «توسعه» و «سیاست» مورد توجه قرار گیرد.

توسعه از مفاهیمی است که اندیشمندان در مورد آن اتفاق نظر ندارند و هرکس آن را متناسب با دیدگاه‌ها، باورها و اعتقادات خود تعریف کرده است، اما همگی آنها در این نکته اتفاق نظر دارند که توسعه «فرایند حرکت جوامع از وضعیت موجود به سمت وضعیت مطلوب» است. در این پژوهش، مراد از پیشرفت و توسعه فرایندی است که زمینه شکوفایی استعدادها و گوناگون انسان را فراهم می‌سازد و در این فرایند، با در نظر گرفتن شرایط جامعه و استفاده بهینه از منابع گوناگون، بستر مناسبی برای رشد همه‌جانبه افراد و جامعه فراهم می‌آید. پیشرفت سیاسی فرایندی است که طی آن، جامعه و نهادهای اجتماعی به منظور رسیدن به کمال، می‌کوشند ارزش‌های اسلامی را در جامعه عینیت بخشند.

بستر پیشرفت در بعد سیاسی آن، رهبری و تدبیر روابط افراد و تشکله‌ها، کارهای حکومتی و روابط خارجی یک کشور است که برای رسیدن به اهداف آن انجام می‌گیرد.^(۴) به عبارت دیگر، پیشرفت سیاسی عبارت است از: «رفتاری که یک فرد یا یک ارگان و یا کل جامعه با استفاده از بهترین ابزارها و وسایل و توأم با

خودی خود به کاری بر ایستادن...»^(۱۱)

ب. **معنای اصطلاحی:** استقلال از متغیرهایی است که از حاکمیت، به عنوان قدرت مطلق، توجیه‌ناپذیر، مستمر و عام، که همراه با عناصری مانند سرزمین، ملت و حکومت، مفهوم یا پدیده‌ای به نام دولت را می‌سازند، مشتق می‌شود. استقلال در مفهوم کلی بدین معناست که یک ملت بر سرنوشت خود مسلط بوده و مانع از دست‌یازی بیگانگان در سرنوشت خود شوند. مفهوم اصطلاحی استقلال در روابط خارجی یک دولت با دیگر دولت‌ها تبلور می‌یابد. کشور و دولتی مستقل به شمار می‌رود که بتواند از منافع، اهداف و امنیت خود دفاع نماید. مستقل بودن و نفی سلطه دیگران از ذات انسان سرچشمه می‌گیرد، اما استقلال‌خواهی نتیجه پدیده استعمار است. با توجه به حاکمیت استعمار و بیگانگان بر بسیاری از کشورها، استقلال مورد توجه زیاد بوده و به عنوان یک اصل در سیاست تمام کشورها مطرح است و به همین دلیل، تعاریف متعددی برای آن ارائه گردیده و در بسیاری از تعاریف، با همان دید ظلم‌ستیزی و نفی حاکمیت بیگانگان نگریسته شده است. در یک تعریف چنین آمده است: استقلال عبارت از حالت کشوری است که زمامداری آن به هیچ وجه تابع زمامداری دیگر کشورها نباشد. بنا بر این اصل، هر یک از دولت‌ها در اداره کشور خود دارای صلاحیت انحصاری و لازم‌الاحترام در اعمال حاکمیت هستند.^(۱۲) فرهنگ علوم سیاسی استقلال را این‌گونه تعریف می‌کند: جدا بودن حاکمیت یک کشور از هر نوع سلطه و اقتدار خارجی. استقلال و حاکمیت دو بعد داخلی و خارجی را دربر می‌گیرد و استقلال عبارت است از حقی که به موجب آن، هر کشوری در سیاست داخلی و خارجی خود از سلطه دیگران آزاد است. استقلال در بعد خارجی یعنی: آزادی عمل در برقراری روابط با سایر

تعاریف و الگوهای متعدد نسبت به توسعه سیاسی بیانگر آن است که نمی‌توان برای توسعه یک معنا و یک الگوی جهانشمول فرض کرد و همگان را به پیروی از آن واداشت. به عبارت دیگر، پیشرفت یک معنای مطلق نداشته و برای همه کشورها و همه جوامع، یک الگوی واحد ندارد. با توجه به تأثیرگذاری شرایط گوناگون تاریخی، جغرافیای، انسانی، طبیعی، زمانی و مکانی در ایجاد الگوهای پیشرفت، ممکن است در کشوری برای توسعه یک الگو در نظر گرفته شده و معنایی خاصی از آن اراده شود و در کشور دیگر، الگوی دیگر و معنای دیگر مورد نظر باشد. با این حال، می‌توان گفت که بستر توسعه در بعد سیاسی آن، رهبری و تدبیر روابط افراد و تشکلهای کارهای حکومتی و روابط خارجی یک کشور است که برای رسیدن به اهداف آن انجام می‌گیرد.^(۹) از دیدگاه اسلام، این هدف نیل به رفاه مادی و اقتصادی، توأم با رشد فرهنگی و معنوی و حاکمیت ارزش‌های اسلامی، و در یک کلمه تأمین سعادت دنیوی و اخروی شهروندان است که در سایه عمل به احکام و دستورات اسلامی حاصل می‌شود.

مفهوم استقلال

الف. معنای لغوی استقلال: استقلال از نظر لغوی از باب استفعال، با کلمات قلیل، تقلیل و قلت مرتبط است. بر همین اساس، به معنای کم کردن و به حداقل رساندن می‌باشد.^(۱۰) از آن‌رو که استفعال به معنای طلب فعل است، با توجه به ریشه لغوی، استقلال به معنای قصد کم کردن، تحلیل بردن و به حداقل رساندن به کار می‌رود. فرد یا جامعه و ملت استقلال طلب خواستار به حداقل رساندن و تحلیل بردن وابستگی‌ها و اتکا به بیگانگان است. **لغت‌نامه دهخدا** در تعریف استقلال آورده است: «استقلال عبارت است از ضابط امر خویش بودن، به

خود در داخل مرزها و نیز در صحنه بین‌المللی برخوردار باشد. استقلال که تأمین‌کننده امنیت یک کشور است، اصل بنیادین موجودیت کامل و شرط لازم در شکوفایی و پیشرفت یک جامعه محسوب می‌شود. استقلال دارای ابعاد گسترده سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی است که همه آنها به هم مربوط بوده و از همدیگر تأثیر و تأثر می‌پذیرند؛ بدین معنا که کاستی در هر یک از این ابعاد اصل استقلال را مخدوش می‌کند.

الف. استقلال سیاسی

در استقلال سیاسی آنچه مهم است عدم وابستگی هیأت حاکمه و اتخاذ تصمیمات بر اساس منافع کشور است. بر این اساس، استقلال سیاسی به معنای مستقل بودن هیأت حاکمه یک کشور از نفوذ بیگانگان و اتخاذ تصمیمات سیاسی بر اساس منافع ملی کشور است. استقلال سیاسی مبنای ابعاد دیگر استقلال به شمار می‌رود؛ بدین معنا که دستیابی به استقلال اقتصادی و فرهنگی برای یک جامعه در صورتی ممکن است که به استقلال سیاسی دست یافته باشد و دولت مردان آن، به دور از دخالت بیگانگان استراتژی کشور را تدوین نموده و به اتخاذ تصمیمات بپردازند. استقلال سیاسی در دو بعد داخلی و خارجی ظهور و بروز می‌یابد. استقلال سیاسی در بعد داخلی در انحصار اتخاذ تصمیمات توسط دولت تجلی می‌یابد؛ بدین معنا که دولت با برخورداری از حاکمیت مطلق، برای مردم ایجاد حق و تکلیف می‌کند و هیچ امری نمی‌تواند برای آن محدودیت ایجاد نماید. در بعد خارجی، استقلال سیاسی بدین معناست که ابتکار تعیین و اداره روابط با دیگر کشورها در دست دولت قرار دارد. بدین ترتیب، استقلال سیاسی عبارت است از داشتن قدرت تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری همراه با اعمال این

کشورها و درباره مسائل خارجی به طور کلی. و استقلال در بعد داخلی یعنی: آزادی عمل در چارچوب سرحدات کشوری.^(۱۳) استقلال از حاکمیت مشتق شده و رابطه تنگاتنگ با حاکمیت ملی دارد و حاکمیت ملی چیزی است که در تضاد با دخالت بیگانگان بوده و برای نظام‌های سیاسی حفظ حاکمیت ملی از اولویت برخوردار است. در چهارچوب نظام بین‌المللی، از حاکمیت به مفهوم استقلال و در نظام داخلی به معنای آزادی تعبیر کرده‌اند.^(۱۴) شهید بهشتی در مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی استقلال را مترادف با حاکمیت ملی دانسته و چنین اظهار می‌دارد: «حاکمیت ملی به معنای استقلال کشور و نیز اعمال قانون‌گذاری و تدوین قوانین است...»^(۱۵) استقلال، بعد خاصی از اقتدار عالی هر دولتی را نشان می‌دهد که متضمن نفی اقتدار دولت‌های دیگر است. این گفته که دولت واجد اقتدار عالی - یعنی حاکم یک سرزمین خاص - است منطقاً متضمن این معناست که دولت مستقل است و مرجعی فوق آن وجود ندارد.^(۱۶) بنابراین، استقلال یک مفهوم حقوقی به معنای اعمال حاکمیت یک دولت در محدوده مرزهای جغرافیایی و دفاع از این مرزها در برابر تجاوز و دخالت‌های خارجی است. بر این اساس، استقلال را می‌توان چنین تعریف کرد: جدا بودن شکل و ساختار قدرت دولتی یک کشور و همه نهادهای عمومی اعم از سیاسی، اداری، قضایی، نظامی، مذهبی و چگونگی کارکرد این نهادها و قوانین و مقررات حاکم بر آنها از هر نوع سلطه و اقتدار خارجی.

وجوه استقلال

استقلال یعنی آزادی نسبی یک کشور از دخالت دیگران در اموری که به آن کشور مربوط می‌شود؛ بدین معنا که کشور بتواند از قدرت نسبی در بیان و اجرای نظریات

کند و سپس خروج قسمتی از درآمد ملی کشور بدون ورود ارزشی معادل آن را به هیچ صورتی امکان ندهد.^(۱۹)

ج. استقلال فرهنگی

استقلال فرهنگی در فرهنگ سیاسی چند دهه اخیر جهان کاربرد زیاد داشته است. استقلال فرهنگی جنبه خاصی از ابعاد استقلال را مطرح می‌کند و با توجه به عملکرد کشورهای استعمارگر که فرهنگ‌ها، هنجارها و ارزش‌های جوامع دیگر را در جهت گسترش سلطه هدف قرار می‌دهد، از اهمیت خاصی برخوردار است. امروزه استعمار فرانو از راه‌های متعدد، برای سلطه بر کشورهای ضعیف بهره می‌گیرد. تهاجم به فرهنگ و ارزش‌های جوامع دیگر و تغییر آن، راهی است که در استعمار فرانو مورد توجه است. پایه و اساس دیگر وجوه استقلال در استقلال فرهنگی نهفته است و از طرف دیگر نیز سلطه واقعی قدرت‌ها، سلطه فرهنگی است؛ بدین معنا که اگر ملتی بتواند فرهنگ، باورها، اعتقادات، رسوم و ارزش‌های خود را در ملت دیگر نفوذ داده و آن ملت را از فرهنگ، آداب، رسوم و ارزش‌های خودش تهی نماید، بر آن ملت سلطه حقیقی یافته است. استقلال فرهنگی نهادینه شدن ارزش‌ها و هنجارهای جامعه را در پی دارد که نتیجه آن، مقاومت و ایستادگی در مقابل فرهنگ بیگانه است. بر این اساس، فرهنگ و ارزش‌های هر جامعه یک عنصر نیرومند در حفظ استقلال آن است. در تعریف استقلال فرهنگی می‌توان چنین بیان کرد: استقلال فرهنگی عبارت است از: حفظ فرهنگ و ارزش‌های جامعه از تهاجم فرهنگ بیگانه. به تعبیر دیگر، استقلال فرهنگی عبارت است از: عدم وابستگی فکری و ارزشی به کشورهای بیگانه، به ترتیبی که کشور بتواند با افکار و تمایلات و خصیصه‌های فکری خود زندگی کند.^(۲۰)

تصمیم‌ها و سیاست‌ها در حیطه حاکمیت.^(۱۷) طبق این تعریف، قدرت تصمیم‌گیری، قدرت اعمال تصمیم‌های گرفته شده و قلمرو حاکمیت عناصر اصلی استقلال سیاسی به حساب می‌آیند و بر این اساس، ملت و دولتی مستقل به شمار می‌رود که بتواند بدون تأثیرپذیری از محیط خارجی اعم از منطقه‌ای و بین‌المللی، قدرت‌های بزرگ، سازمان‌های بین‌المللی و شرکت‌های چندملیتی، برای خود برنامه‌های کلان سیاسی را در جهت نیل به توسعه و پیشرفت تدوین نموده و اعمال نماید و در عرصه بین‌المللی سیاست‌ها و عملکردهایش در راستای تأمین منافع آن باشد.

ب. استقلال اقتصادی

در جهان کنونی استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی ممکن به نظر نمی‌رسد. می‌توان گفت: نه تنها استقلال اقتصادی پیوند عمیق با استقلال سیاسی دارد، بلکه شرط لازم برقراری آن، استقلال سیاسی است؛^(۱۸) زیرا وابستگی اقتصادی دولت‌ها را در مقابل بیگانگان، از اعمال حاکمیت سیاسی باز می‌دارد. در صحنه بین‌المللی قدرت‌های بزرگ از اهرم اقتصادی در وجوه مختلف، برای به انقیاد کشاندن کشورهای دیگر استفاده می‌کنند. در این زمینه، کشوری که از استقلال اقتصادی برخوردار نباشد بیشتر در معرض دخالت بیگانگان قرار دارد. در استقلال اقتصادی منابع کشور مورد توجه است. استقلال در بعد اقتصادی عبارت است از: جلوگیری از غارت منابع اقتصادی یک کشور از سوی قدرت‌ها و دولت‌های بیگانه. فرهنگ علوم سیاسی استقلال اقتصادی را این‌گونه تعریف می‌کند: آزادی انتخاب راه خاص برای توسعه کشور و استقرار آنچنان نظام روابط اقتصادی که در درجه اول، احتمال سلطه اقتصادی را از طرف یک یا چند کشور نفی

استقلال در اندیشه اسلامی

در شرایط کنونی که قدرت‌های بزرگ به شکل استعمار فرانو درصدد سلطه بر جهان هستند و بیگانگان در جوامع اسلامی حضور چندبعدی دارند، یکی از الزامات اساسی دست‌یابی به پیشرفت سیاسی، استقلال و عدم وابستگی به دیگر کشورها به شمار می‌رود. بر مبنای اندیشه اسلامی، سلطه‌گری و سلطه‌پذیری - هر دو - نفی شده است. بر این اساس، جامعه و نظام اسلامی نه به دنبال سلطه بر دیگران است و نه سلطه قدرت‌های استعماری را می‌پذیرد. نفی سلطه و حاکمیت دیگران به اندازه شکل‌گیری زندگی اجتماعی انسان قدمت دارد. افراد هیچ جامعه‌ای دخالت بیگانگان را در امور و سرنوشت خویش برنمی‌تابند و با تمام توانایی برای دفع سلطه مبارزه می‌کنند. این ایده، هرچند بر اثر تجربه تاریخی استعمار و استثمار بخصوص در قرن‌های اخیر که کشورهای غربی به چپاول و یغما بردن منابع دیگر کشورها، به ویژه جوامع اسلامی پرداختند، تقویت شده است، اما منشأ آن را تنها این امر تشکیل نمی‌دهد، بلکه از ویژگی انسان، به ویژه انسان‌هایی که از قدرت اندیشه و تعقل و عزت نفس برخوردارند، این است که حتی اگر استعمار و چپاول سرمایه‌ها و نفع‌طلبی‌ها نیز مطرح نباشد دخالت یا نفوذ دیگران بر سرنوشت خویش را نمی‌پذیرند، در صورت تحمیل، با تمام توان در مقابل آن می‌ایستند.

در اندیشه اسلامی، جامعه و حکومت اسلامی باید همه وابستگی‌های استثمارگرایانه را ریشه‌کن نموده و انسان را در همه عرصه‌های زندگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از زیر بار استثمار دیگران برهاند تا نیرو و استعدادش را برای پیشرفت و تکامل جامعه فراهم نماید. وابستگی، دو نوع نیرو را در جامعه انسانی، که می‌تواند در جهت تکامل و پیشرفت آن قرار گیرد، از جامعه سلب

می‌کند: نخست، نیرو و استعداد انسان و جامعه‌ای که مورد استثمار و بهره‌کشی قرار گرفته و مصالح بیگانگان را تأمین می‌کند؛ زیرا در سایه نظام طاغوتی و در چارچوب وابستگی‌های استعماری، استعدادها و توانایی‌های فراوانی نابود می‌شود. دوم، نیروی انسان سلطه‌گر و استثمارکننده که امکانات خود و جامعه تحت سلطه را در جهت تداوم سلطه به کار می‌گیرد.^(۲۱)

استقلال و نفی سلطه کفار از مقدّرات جامعه اسلامی، علاوه بر اینکه از آیات قرآن و سنت نبوی استنباط می‌شود، عقل و تجربه تاریخی نیز بر آن صحه می‌گذارد. قرآن کریم همواره بر استقلال و عزت مسلمانان تأکید دارد و سلطه بیگانگان بر مسلمانان را به هیچ وجه نمی‌پذیرد. این شاخص در واقع، ریشه در اصل نفی سبیل دارد که مبنای آن آیه شریفه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱) است. مفاد قاعده «نفی سبیل» این است که خداوند متعال در شریعت اسلامی حکمی قرار نداده است که موجب سلطه و برتری کافران بر مسلمانان شود. این قاعده بر عمومات و اطلاعات ادله حاکم است.^(۲۲) هر حکمی که به نوعی موجب استیلا و سلطه کفار بر مسلمانان شود، بنا بر مفاد این قاعده باطل است.

مقصود از نفی جعل، نفی تشریحی است نه تکوینی؛ زیرا اگر نفی جعل تکوینی بود، در خارج هیچ‌گونه تسلطی برای کافران نباید تحقق می‌یافت، حال آنکه در برخی موارد، بخصوص در زمان رخوت و سستی مسلمانان، شاهد سلطه کافران بر مؤمنان هستیم. از سوی دیگر، نکره «سَبِيلًا» در سیاق نفی قرار گرفته و افاده عموم می‌کند؛ یعنی برای کافران بر مؤمنان هیچ‌گونه حکمی که موجب سلطه آنان بشود، اعم از نظامی، سیاسی، اقتصادی و...، از جانب خداوند تشریح نشده است. هر طرح، عهدنامه، رفت و آمد و قراردادی که راه نفوذ کفار بر

زندگی، اعم از شئون اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و مانند آن، در دوستی با دشمنان اسلام نجویند، بلکه مستقل از آنان، تکیه‌گاه خود را ذات پاک خداوندی قرار دهند که سرچشمه همه عزت‌هاست، و غیر خدا از دشمنان اسلام، نه عزتی دارند که به کسی ببخشند و نه اگر می‌داشتند قابل اعتماد بودند؛ زیرا هر زمان منافعشان اقتضا کند صمیمی‌ترین متحدان خود را رها کرده، به سراغ کار خویش می‌روند که گویی هرگز با هم آشنایی نداشته‌اند، چنان‌که تاریخ معاصر شاهد بسیار گویای این واقعیت است. (۲۴)

طبق آیات قرآن، بدترین افراد نزد خداوند و دورترین افراد از راه راست کسانی هستند که یوغ نظام سلطه و حکومت‌های طاغوتی به گردن خود نهند. آنها کسانی هستند که هرگز به تکامل و پیشرفت دست نمی‌یابند. در نقطه مقابل، بهترین افراد در اندیشه اسلامی کسانی هستند که با دوری از نظام سلطه، به سوی خدا و یکتاپرستی روی آورند. قرآن کریم این افراد را صاحبان خرد و اندیشه و اولوالالباب می‌نامد: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ (زمر: ۱۷ و ۱۸)؛ آنان که از پرستش طاغوت دوری می‌ورزند و به سوی خداوند بازگشته‌اند، آنان را مژده باد. پس بشارت ده به آن دسته از بندگان من که به سخن گوش فرامی‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند. آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است و آنان صاحبان خرد و اندیشه‌اند.

بر مبنای آموزه‌های اسلامی، شاخص جامعه ایده‌آل اسلامی، مستقل بودن و دوری جستن از نظام‌های طاغوتی است. به عبارت دیگر، مسلمان بودن و تسلیم امر خدا بودن با پذیرش نظام سلطه و طاغوتی سازگار نیست. قرآن کریم همکاری با نظام‌های طاغوتی را عامل گمراهی

مسلمانان را باز کند حرام است. پس مسلمانان باید در تمام جهات سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی از استقلال کامل برخوردار باشند. قرآن کریم در ضمن آیات متعدد، هم نسبت به ولایت کفار به مسلمانان هشدار می‌دهد و هم آن را نفی می‌کند. برای نمونه، خداوند در سوره «مانده» می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (مانده: ۵۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصارا را دوستان خود قرار ندهید. آنها دوستان یکدیگرند و کسانی که از شما آنها را به دوستی برگزیند از آنها هستند. خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند.

در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (مانده: ۵۷)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، افرادی که آیین شما را به باد استهزا و بازی می‌گیرند از اهل کتاب و مشرکان، دوست و تکیه‌گاه خود انتخاب نکنید، و از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید.

آیه دیگر می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَتُّعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (نساء: ۱۳۹)؛ آنان که به عوض مؤمنان، کافران را دوست خود می‌گیرند از این کار چه می‌جویند؟ اگر عزت می‌طلبند، بدانند که عزت همه‌اش از آن خداست.

روشن است که استفهام در این آیه انکاری است، و پاسخی است که انکار را توجیه نموده، می‌فهماند عزت، خود یکی از فروع ملک است، و معلوم است که وقتی مالک حقیقی جز خدای تعالی کسی نباشد، عزت نیز خاص او خواهد بود. (۲۳) این آیه به همه مسلمانان هشدار می‌دهد که پیشرفت و عزت خود را در همه شئون

داشتن استقلال است که دولت خواهد توانست به خوبی کارکردهای کلان خود را انجام داده و در مسیر پیشرفت گام بردارد.

هرچند بر اساس نظریه وابستگی متقابل، استقلال کامل برای واحدهای سیاسی در صحنه بین‌المللی ممکن نیست، اما این واقعیت مشهود وجود دارد که کشورهای مستقل دارای حاکمیت، در طی چند دهه که از فروپاشی امپراتوری‌ها در سطح جهان می‌گذرد، در حال گسترش هستند. تجدیدحیات شکاف‌های مزمن ایدئولوژیک، مهر تأیید بر پراکندگی و تفرق جامعه بین‌الملل می‌زند. از سوی دیگر، گسترش روزافزون روابط انسانی و نیازمندی‌های کشورهای به یکدیگر، اقتضا می‌کند که دولت‌ها، بر مبنای عرف و یا از طریق انعقاد قراردادهای بین‌المللی، روابط حسنه و مستقلى داشته باشند. اما شرط اصلی این روابط، احترام متقابل به استقلال و حاکمیت و عدم دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر است. در مورد استقلال و مستقل بودن یک دولت و ملت، دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است. پیش از تبیین رابطه استقلال و پیشرفت، لازم است این دیدگاه‌ها مورد ارزیابی قرار گیرند.

الف. انزوای سیاسی

از دیدگاه برخی، استقلال با مفهوم انزوای سیاسی و قطع ارتباط گره خورده و استقلال یک کشور و ملت زمانی تحقق می‌یابد که آن کشور کمترین ارتباط و مبادلات را با دنیای خارج داشته باشد و با اتکا به خود، کلیه ابعاد زندگی را تنظیم و اداره نماید.^(۲۶) انزوای سیاسی بدان معناست که مراودات دیپلماتیک، اقتصادی، فرهنگی و نظامی یک دولت با دیگر واحدهای سیاسی به حداقل کاهش یابد. این نظریه برای اعصار پیشین، که سطح

می‌داند و مسلمانان را از آن برحذر می‌دارد و این مطلب را در سوره «نساء» چنین بیان می‌کند: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (نساء: ۶۰)؛ ای پیامبر، مگر آن کسانی را که خیال می‌کنند به آنچه از طرف خدا به تو نازل شده و نیز به آنچه برای پیشینیان نازل شده ایمان دارند نمی‌بینی که می‌خواهند محاکمه نزد حاکم طاغوتی ببرند، با اینکه مأمور شدند به طاغوت کفر بورزند؟ آری، این شیطان است که می‌خواهد آنان را سخت گمراهشان کند.

خداوند در این آیه می‌فرماید: کسانی که به خداوند ایمان دارند، نباید حکومت‌های طاغوتی را به رسمیت بشناسند. نظام‌های استکباری در فرهنگ قرآن کریم، دارای دو ویژگی مهم و محوری هستند: نخست آنکه انکارکننده حق و پایمال‌سازنده عدالت‌اند و دوم آنکه جوامع را تضعیف می‌کنند و مردم را به ضعف می‌کشند^(۲۵) و مانع پیشرفت آنان می‌شوند. بر این اساس، استقلال به عنوان یک معیار و شاخص در پیشرفت سیاسی مطرح می‌شود؛ زیرا بدون استقلال و تحت نظام سلطه، دستیابی به پیشرفت و تکامل ممکن نیست.

رابطه استقلال و پیشرفت سیاسی

تحقق اهداف دیگر کشور و دولت تابعی از تحقق استقلال به معنای واقعی آن می‌باشد. تا زمانی که ملت و دولتی به استقلال دست نیابد، نه تنها به عنوان عضوی از جامعه بین‌المللی پذیرفته نخواهد شد، بلکه از انجام وظایف خود، چه در ارتباط با مسائل داخلی و چه در عرصه بین‌المللی، باز خواهد ماند. استقلال یکی از مختصات سیاسی - حقوقی فرایند ملت‌سازی است. با

ب. نسبی بودن استقلال

با توجه به وجود همبستگی‌های متقابل فراوان میان ملت‌ها و دولت‌ها در صحنه بین‌المللی، عده‌ای کسب استقلال کامل و توانایی حفظ و تداوم آن را کار مشکل، بلکه ممتنع می‌شمارند. از این دیدگاه، دولت‌ها باید در پی کسب استقلال نسبی باشند و دولت برخوردار از استقلال نسبی در صورت توانایی از تأمین نیازهای گوناگون کشور می‌تواند در بعد سیاسی مستقل و در سایر ابعاد وابسته باشد.^(۲۷) این دیدگاه بر این پیش‌فرض استوار است که مسائل اقتصادی و صنعتی از مسائل سیاسی قابل تفکیک است؛ بدین معنا که استقلال سیاسی برای هر دولت و کشوری از اهمیت خاصی برخوردار است و باید دولت از نظر سیاسی مستقل باشد، اما در مسائل اقتصادی به خاطر پیچیدگی و گسترش روابط، نمی‌تواند در عرصه بین‌المللی مستقل از دیگر کشورها عمل نماید.

در ارزیابی این دیدگاه باید گفت: این نظریه، در صورت امکان، در روابط کشورهای شمال - شمال می‌تواند قابل تحقق باشد، اما در روابط کشورهای شمال - جنوب قابلیت به کارگیری ندارد؛ چه آنکه کشورهای قدرتمند و سلطه‌گر در طول تاریخ از حربه اقتصادی برای مقاصد سیاسی استفاده کرده‌اند. بدین ترتیب، برای کشورهای جنوب داشتن استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی ممکن به نظر نمی‌رسد. در زمان کنونی، صنعتی شدن و تنوع خواست‌های جوامع و عدم توانایی کشورها در برآوردن آن خواست‌ها، اقتصاد را به یکی از ابزارهای سلطه در دست کشورهای غربی قرار داده است. در دنیای وابستگی امروز، کشورهای معدودی به اندازه کافی از موهبت تنوع کامل منابع طبیعی، غذایی و انرژی برای کمک به تأسیسات اقتصادی جدید و یا نوسازی تأسیسات موجود برخوردارند. بدین ترتیب، مبادلات

ارتباطات ملت‌ها و دولت‌هایشان به دلیل فقدان شبکه‌های حمل و نقل، پایین بودن سطح نیازهای مردم، عدم تنوع تقاضاهای نوع بشر و در نهایت، بسته بودن جهان‌بینی مردم به علت انزوای جغرافیایی که فقدان سیاحت و سفر و گردشگری را در پی داشت، می‌توانست مورد قبول واقع شود. اما در عصر حاضر که عصر ارتباطات نامیده می‌شود، برای هیچ کشوری، بخصوص برای دولت اسلامی، قابلیت اجرایی و احترام علمی ندارد. در زمان کنونی، انزواگرایی و یا در انزوا قرار گرفتن، برای تمام کشورها به منزله نابودی و خودکشی به شمار می‌رود و بر همین اساس است که کشورهای قدرتمند در عرصه بین‌المللی، از آن به عنوان حربه و وسیله، برای به انقیاد کشاندن دیگران، استفاده می‌کنند. برای دولت و جامعه اسلامی نه تنها انزواگرایی پذیرفتنی نیست، بلکه داشتن روابط با بیگانگان در صحنه بین‌الملل، امر ضروری به شمار می‌رود. ضرورت این امر از جهات متعدد است؛ زیرا از طرفی براساس اندیشه اسلامی، رساندن پیام اسلام به تمام انسان‌ها و آگاه نمودن آنان از حقایق اسلام، در جهت رسیدن به سعادت، یکی از وظایف ملت و دولت اسلامی است که با وجود رابطه صلح‌آمیز و حاکم بودن جو تفاهم، پیام آزادی‌بخش و انسان‌ساز اسلام بهتر به گوش جهانیان خواهد رسید. از سوی دیگر، در زمان کنونی در صحنه بین‌المللی به هم‌پیوستگی‌های زیاد در زمینه‌های مختلف میان کشورها و دولت‌ها وجود دارد و این پیوستگی‌ها به گونه‌ای است که تأمین نیازهای مستقلانه آنان مشکل می‌سازد و به همین دلیل، شاهد گسترش ارتباطات هستیم. دولتی می‌تواند از عهده انجام وظایف خود برآید که ضمن داشتن این ارتباطات استقلال خود را نیز حفظ نماید.

ج. نفی استقلال

با توجه به گسترش ارتباطات، رشد سریع علوم و فنون و پیچیدگی مسائل و جوامع بشری، عده‌ای استقلال را به عنوان حدیث کهنه و غیرقابل تحقق در جوامع امروز قلمداد می‌کنند. از دیدگاه این نظریه‌پردازان، مرزهای جغرافیایی و تقسیم‌بندی‌های منطقه‌ای و قاره‌ای معنا و مفهوم خود را از دست داده و جهان به یک دهکده جهانی تبدیل شده است. رفاه‌طلبی روزافزون افزایش درخواست‌های مختلف برای استفاده از تسهیلات زندگی و به موازات آن محدودیت‌ها، فقدان کادرهای مناسب، امکان وجود جامعه‌ای را که بتواند به تنهایی و بر اساس تکیه بر منافع و امکانات داخلی خود، و به طور مستقل زندگی کند منتفی ساخته است.^(۲۸) برخی دیگر با این دید که استقلال‌خواهی نتیجه پدیده استعمار است و در زمان کنونی چون دیگر استعماری وجود ندارد، بر این باورند که استقلال‌خواهی یک حدیث کهنه بوده و ذهن و زبان فرسودن بیش از این در باب آن، بی‌فایده و بلکه مضر است.^(۲۹) طبق این دیدگاه، در گذشته استقلال بیشتر مفهوم سیاسی داشت و کشوری وابسته بود که از نظر سیاسی، از یک قدرت خارجی دستور می‌گرفت. در شرایط کنونی، که دیگر آن صورت از مداخله در امور کشورها وجهی ندارد، به کاربردن استقلال نیز فاقد وجه و معناست.

در مورد این دیدگاه باید گفت: این نظریه، یک نظریه آرمان‌گرایانه است که مبانی آن بیش از آنکه بر شواهد عینی و مدارک حقیقی مبتنی باشد، بر تخیلات و آرزوهای طراحان و هواداران آن مبتنی است. هرچند طرف‌داران این نظریه معتقدند با جهانی شدن و گسترش ارتباطات و... مرزها درنوردیده شده و مفاهیمی مانند وابستگی جای خود را به مفاهیمی مانند همبستگی و تشریک مساعی داده است، اما باید گفت: استقلال‌خواهی معلول

اقتصادی و تجارت یکی از لوازم جوامع امروز به شمار می‌رود. اما این فرصت‌ها و مبادلات اقتصادی، برای تمام کشورها، بخصوص کشورهای در حال توسعه، آسیب‌پذیری‌های عمده‌ای را ایجاد می‌کند.

اهرم اقتصاد برای گسترش و حفظ سلطه به صورت مثبت و منفی به کار گرفته می‌شود. شکل مثبت شامل ارائه کمک، ارائه تضمین‌های سرمایه‌گذاری، تشویق ورود سرمایه بخش خصوصی و... را دربر می‌گیرد. اما آنچه بیشتر از سوی کشورهای لیبرال دموکراسی برای انقیاد و به بند کشیدن دیگر کشورها به کار گرفته می‌شود شکل منفی آن است. اخلال در جریان مبادلات اقتصادی، مانند انواع دیگر روابط بین‌الملل، می‌تواند برای همه نوع مقاصد سیاسی صورت گیرد. حکومتی که در این جریان اخلال می‌کند، در پی ایجاد تغییر در ایستارها و رفتارهای داخلی و خارجی و موضع‌گیری‌های مستقلانه حکومت موردنظر، در جهت همگرایی با سیاست‌های خود می‌باشد. مسدود کردن دارایی‌ها، کنترل بر جریان واردات و صادرات، مصادره اموال، وضع مالیات سنگین بر محصولات کشور خاطی، معوق ساختن پرداخت وام‌های بانکی، اعمال تحریم‌های بانکی، مالی و تجاری با استفاده از شورای امنیت سازمان ملل متحد، جلوگیری از دستیابی به فناوری‌های پیشرفته و دو منظوره، ترفندهایی هستند که کشورهای سلطه‌گر برای رسیدن به مقاصد امپریالیستی و وادار کردن کشورهای مستقل به همگرایی با خود در جهت تأمین منافعشان از آن بهره می‌گیرند. با توجه به شرایط و مسائلی که ذکر شد، عرصه اقتصادی عرصه تبادل است، اما تبادل باید دو جانبه و از نوع دادن و ستاندن باشد. یکی از شرایط پیشرفت یک کشور، استقلال اقتصادی و صنعتی آن است؛ بدین معنا که باید بتواند در زمینه‌های اقتصادی و صنعتی توانایی‌های خود را به کار گرفته و روی پای خود بایستد.

پیشرفت، ارمغان استقلال و خودباوری

زمانی که بسیاری از کشورهای تحت سلطه استعمار، بعد از جنگ جهانی دوم، استقلالشان را به دست آوردند، دانشمندان سیاسی غرب با هدایا و کمک‌های سخاوتمندانه نمایندگی‌های سرمایه‌گذار شروع به تحقیقات تجربی در این جوامع کردند. انواع گوناگون چشم‌اندازهای توسعه سیاسی، با استفاده از مبانی و چارچوب توسعه سیاسی در غرب، برای تحلیل جوامع و نظام‌های سیاسی دول غیر غربی به کار گرفته شدند. حاصل این تحقیقات در اکثر جوامع، بخصوص کشورهای اسلامی، ایجاد توسعه برون‌زا و وابسته بوده است؛ امری که بدون شک از موانع اصلی پیشرفت این کشورها محسوب می‌گردد؛ زیرا وابستگی وضعیتی است که در آن هرگونه تحول و تغییر، تابع تحولاتی است که در جامعه مسلط بروز می‌کند. به عبارت دیگر، توسعه و پیشرفت وابسته یا حاشیه‌ای همیشه تابع تحول و تغییر در جامعه مرکز می‌باشد. وابستگی رابطه یک‌طرفه‌ای است که شرایط آن از سوی کشور دیگر تعیین شده و بر کشور تحت سلطه تحمیل می‌شود. از نظر استعمارگران، توسعه در ابعاد گوناگون و استقلال و یکپارچگی دیگر کشورها به منزله مقاومت در برابر نفوذ خارجی تلقی می‌شود و از همین رو، کشورهای غربی به صورت آگاهانه و برنامه‌ریزی شده از تخصیص سرمایه برای کنترل الگوی پیشرفت و توسعه در کشورهای در حال توسعه استفاده کرده و می‌کنند.

استقلال از پایه‌های اساسی پیشرفت و توسعه سیاسی به شمار می‌رود. بحث و تبیین رابطه توسعه سیاسی و استقلال از دو جهت اهمیت دارد. نخست آنکه در گذشته کشورهای زیادی پس از مبارزات بسیار و تحمل سختی‌ها سرانجام به استقلال دست یافتند، اما قدرت‌های بزرگ بار

شرایط نبوده، بلکه در ذات انسان نهفته است و پدیده استعمار در قرن‌های اخیر تشدیدکننده آن بوده است. به علاوه، در زمان و شرایط کنونی هرچند استعمار به شکل قدیم وجود ندارد، اما استعمار و به سلطه کشیدن دیگران همواره وجود داشته و خواهد داشت و قدرت‌های بزرگ برای ادامه سلطه بر دیگر ملت‌ها و فریب آنان، سلطه خود را به شکل استعمار فرانو دنبال می‌کنند. نفی استعمار و در نتیجه، نفی و بی‌معنا خواندن استقلال ناشی از دید خوش‌بینانه و سطحی نسبت به عرصه بین‌الملل و عملکرد کشورهای قدرتمند و شواهد عینی خلاف آن را به اثبات می‌رساند.

سلطه‌گری و به بند کشیدن دیگران، ارتباطی تنگاتنگ با اندیشه و تاریخ کشورهای غربی دارد. استعمار و سلطه بر دیگران پیامد تحول در اندیشه و ارزش‌های انسان غربی است. در تفکر غربی، اولین انگیزه انسان «خواست و امیال نفسانی» است که منجر به فزون‌طلبی و یغماگری می‌شود. بر این اساس، از ویژگی بارز نظام غربی، امپریالیسم و به بند کشیدن دیگران است. سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی، به مثابه نظامی که مستلزم تحویل حداکثر ارزش افزوده است و مبارزه طبقاتی ویژگی مهم آن به شمار می‌رود، این منطق را در ذات خود دارد که به دنبال مکان‌های جدید، استثمار و بهره‌کشی از دیگران باشد. بر همین اساس، سلطه‌گری در زمان کنونی شکل جدیدی به خود گرفته که نظام استکباری با ابتناب بر اندیشه‌ها، باورها و ارزش‌های خاص خود، با بهره‌گیری از ابزار نوین درصدد ایجاد و گسترش آن است. بدین ترتیب، در شرایط کنونی این نظریه‌ها در باب استقلال غیرواقعی‌گرایانه بوده و مردود است و در مسیر پیشرفت سیاسی، استقلال یکی از الزامات حتمی و شاخص مهم به شمار می‌رود.

مشهود باشد، توسعه و پیشرفت از پشتوانه ضعیف‌تری برخوردار خواهد بود.^(۳۰) بنابراین، رابطه‌ای که بین توسعه و پیشرفت و استقلال در وجوه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برقرار است، به شکل معادله‌ای خطی می‌باشد.

سؤالی که در زمینه رابطه توسعه و استقلال سیاسی مطرح می‌شود این است که چگونه برقراری و بسط استقلال سیاسی در مرحله قبل از توسعه و پیشرفت کشورها امکان‌پذیر است؟ تأثیر متقابل توسعه و استقلال بر یکدیگر به چه شکل است؟ این نکته را باید یادآور شد که ضرورتاً در تمام کشورها استقلال سیاسی به نسبت توسعه‌یافتگی آنها شکوفا نگردیده است. در جهان کنونی، بخصوص در آسیا، که از لحاظ فناوری، دانش و صنعتی شدن پیشرفت‌های چشمگیری دارند و از نظر اقتصادی به عنوان کشورهای دارای اقتصاد برتر محسوب می‌شوند و بر بسیاری از مناطق دنیا سلطه اقتصادی دارند، شاهد کشورهایی هستیم که به قدرت‌های برتر در صحنه بین‌المللی وابسته هستند. ملت و به تبع آنها دولت‌هایشان هیچ نقشی در سیاست‌های جهانی و طرح‌های مهم در عرصه بین‌المللی ندارند.

وابستگی با توجه به شرایط زمان و مکان، اشکال مختلفی به خود می‌گیرد و به فرایندهای متنوع توسعه، پیشرفت و دگرگونی اجتماعی منجر می‌شود. فهم پیشرفت و دگرگونی اجتماعی در یک کشور مستلزم بررسی دقیق ساختار نظام سیاسی و توجه به نحوه اثرگذاری نیروهای خارجی بر آن است. مجموعه پیچیده و متغیری از روابط میان عوامل و ساختارهای داخلی و خارجی، شکل خاصی به توسعه و پیشرفت می‌بخشد. این امر بیانگر این نکته است که در الگوی پیشرفت این عوامل باید مورد توجه قرار گرفته و استقلال سیاسی به عنوان یک شاخص مهم در نظر گرفته شود. با توجه به این

دیگر با شرایط و ویژگی‌های جدید بر آن کشورها مسلط شده و با چپاول منابع آنان، مانع پیشرفت همه‌جانبه آنان شدند. جهت دوم اینکه، یک جامعه وابسته در ارتباط با آنچه در محدوده بیرون از اختیارات آن جریان دارد، مفهوم می‌یابد؛ بدین معنا که تحولات بیرون مرزی مستقیماً بر نحوه عملکرد آن تأثیر می‌گذارد، اما خود قادر نیست که در شکل‌گیری این تحولات تأثیرگذار باشد. در مقابل، جامعه مستقل و غیروابسته حتی اگر قادر به تحمیل تحولات خاصی بر جوامع دیگر هم نباشد دست‌کم می‌تواند عوامل تعیین‌کننده رابطه خود با دیگران را به گونه‌ای تعیین نموده و یا تغییر دهد که از تحولات به نفع خود در جهت پیشرفت، یا در جهت کاهش خسارات، بهره‌برداری نماید. دستیابی به پیشرفت سیاسی همه‌جانبه، مستلزم درون‌زا بودن آن است. پیشرفت و استقلال رابطه متقابل و نزدیکی با هم دارند؛ بدین معنا که توسعه اقتصادی به استقلال اقتصادی، توسعه فرهنگی به استقلال فرهنگی و توسعه سیاسی به استقلال سیاسی منوط و وابسته است.

با طرح رابطه استقلال و توسعه سیاسی توجه به این امر معطوف می‌گردد که در توسعه و پیشرفت، شرایط گوناگون تاریخی، جغرافیایی، طبیعی، انسانی، زمانی و مکانی تأثیرگذارند. در اینجا باید گفت نه تنها پیشرفت و توسعه پیوندی عمیق با استقلال سیاسی دارد، بلکه شرط لازم به وجود آمدن آن، استقلال سیاسی است. متعاقب گذر از سطح خاصی از استقلال سیاسی، زمینه توسعه و پیشرفت فراهم می‌گردد. متقابلاً در سطوح مختلف توسعه و پیشرفت، شدت رشد استقلال سیاسی متفاوت است؛ بدین معنا که هر قدر سطح توسعه‌یافتگی کشورها پایین‌تر باشد، تجربه مردم آنها در کسب استقلال سیاسی کمتر است و هر قدر در استقلال سیاسی کم‌تجربگی بیشتر

این نیست که «من هستم» انسان‌ها را به «دیگران هستند» و «پدیده‌ها و رویدادهای محیط و اجتماع هستند» مبدل بسازیم. فقط با این تبدیل جنایتکارانه است که انسان از «کس آگاه و آزاد» تا حد «چیز ناآگاه و مجبور» ساقط می‌گردد. این اصل بدیهی را آیه مبارکه برای ما گوشزد می‌کند و ما را به استقلال فردی و اجتماعی بدون اینکه روابط گوناگون ما را از دیگر انسان‌ها و پدیده‌ها و رویدادها بگسلد، آگاه می‌سازد و دستور اکید برای حفظ این استقلال صادر می‌کند. وقتی که آیات قرآنی تقلید و ارتجاع در اصول بنیادین زندگی را بشدت محکوم می‌کند و استناد به روش پدران و نیاکان در زندگی را مردود و مطرود می‌شمارد می‌خواهد ما را با اصل حیات‌بخش «من هستم» آشنا بسازد و ما را به دستور خداوند هستی‌بخش متوجه بسازد که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ﴾؛ بر شما باد شخصیت خودتان، متوجه استقلال شخصیت خود باشید. (۳۲)

عزت نفس و احساس هویت، که در سایه استقلال قابل تحقق است، پایه و اساس پیشرفت و توسعه را شکل می‌دهد و وابستگی چیزی است که این پایه و اساس را نابود می‌کند. با از بین رفتن این اساس، «کس» به «چیز» تبدیل می‌شود و با نابودی عزت نفس و احساس هویت، بعد سازندگی آزادانه انسان به ساخته شدن اجباری، و به بیان دیگر، به توسعه وابسته و برون‌زا تبدیل می‌گردد. پیشرفت و توسعه جامعه با وجود وابستگی، مانند حرکت در روشنایی چراغ فتیله‌ای می‌ماند که آدمی در دست خود گرفته است و روشنایی آن را درک می‌کند، ولی کسی که نفت در نفتدان آن چراغ می‌ریزد، او نیست، بلکه کسی دیگر است که می‌تواند برای اشیاع تمایلات و خواسته‌های خود، کمیت و کیفیت آن نفت را تغییر بدهد. از طرف دیگر، آن چراغ فتیله‌ای همواره در مجرای

امر که استقلال سیاسی عبارت از این است که مردم و نظام سیاسی، روابط ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در راستای خواسته‌های خود در کشورشان برای زندگی بهتر و عادلانه‌تر و رفاه بیشتر تنظیم می‌نمایند، پیشرفت و توسعه در سایه وابستگی محقق نمی‌شود؛ زیرا براساس نظریه «نظام جهانی» والرشائین، کشور وابسته، هرچند مدتی در مرکز قرار داشته باشد، با اندک تغییر شرایط به پیرامون نظام جهانی منتقل شده و از ایفای نقش به عنوان کشور تأثیرگذار باز می‌ماند. پیشرفت واقعی و پایدار یک کشور که بتواند در عرصه جهانی به ایفای نقش بپردازد، در سایه استقلال سیاسی ممکن است و بین آن دو رابطه تنگاتنگی حاکم است.

استقلال، یعنی اینکه یک ملت بتواند بر سرنوشت خود مسلط باشد؛ بیگانگان دست‌درازی نکنند و سرنوشت او را خائنانه و مغرضانه رقم نزنند. وجود رابطه نزدیک میان استقلال و پیشرفت بدین معناست که اگر از ملتی استقلالش گرفته شد؛ یعنی اگر بیگانگان بر سرنوشتش مسلط شدند، دو چیز را از دست می‌دهد: اول، عزت نفس، افتخارات و احساس هویت خود را و دوم، منافع خود را. (۳۱) قرآن کریم عزت نفس و احساس هویت را پایه رشد و کمال انسانی دانسته و با تأکید بر آن، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما باد شخصیت خودتان. متوجه استقلال شخصیت خود باشید، اگر شما هدایت یافتید، باکی از ضلالت دیگران نداشته باشید.» (مائده: ۱۰۵)

با سقوط عزت نفس و احساس هویت، «من هستم» جای خود را به «دیگران هستند» و «پدیده‌ها و رویدادهای محیطی و اجتماعی هستند» می‌دهد. در این صورت است که انسان از رشد و تعالی باز می‌ماند. به گفته علامه جعفری: «هیچ خیانتی تبهکارانه و جنایتی وقیحانه‌تر از

بادهای طوفانی سلطه‌جویان، در معرض خاموشی قرار گرفته است. نگهداری این چراغ با فرض وابسته بودن نفتش به خواست دیگران و احتیاج ادامه روشنائی‌اش به عدم وزش بادهای طوفانی تمایلات دیگران، بلاها و مصایب و ناگواری‌هایی است که بی‌امان در هر لحظه‌ای سراغ چنین زندگی را خواهد گرفت.

بر این اساس، برای پیشرفت یک جامعه خودباوری و اعتماد به نفس، در کنار امکانات مادی، یک رکن اساسی به شمار می‌رود. به عبارت دیگر، پیشرفت زمانی قابل تحقق است که خودباوری در تمام عرصه‌های زندگی، اعم از علم، فرهنگ، اقتصاد، مدیریت، سیاست و... تجلی یابد. خودباوری در عرصه مسائل اقتصادی به این است که کشور به خودکفایی برسد. اگر نیازی به دیگران دارد و چیزی از آنان می‌گیرد، چیزی هم برای جهانیان عرضه نموده، مغلوب و مقهور دیگران نباشد. خودباوری در عرصه علم و فرهنگ بدین معناست که اندیشمندان و پژوهشگران جامعه مرزهای علم را درنوردیده و آپارتاید علمی را که استعمارگران برای سلطه بر دیگران برقرار نموده‌اند فرو بریزند. در عرصه فرهنگ به سنت‌های خود ارج نهاده و بدان‌ها پایبند باشند و از فرهنگ‌های بیگانه و مهاجم تقلید نکنند. تجلی خودباوری در عرصه سیاسی و تعامل با دیگر کشورها، دولت‌ها و قدرت‌ها در این است که از استقلال رأی برخوردار بوده و در نظام بین‌الملل و عرصه جهانی، در مقابل قدرت‌ها آن‌گونه عمل نمایند و ظاهر گردند که دیگران نتوانند در هیچ مسئله‌ای اراده خودشان را بر ایشان تحمیل نمایند.

این نکته باید مورد توجه قرار گیرد که تأکید بر استقلال و نفی وابستگی به معنای عدم رابطه با دیگر کشورها و یا نفی فناوری، علم، پیشرفت و تجربه‌های آنان و استفاده از آنها نیست. نفی وابستگی به معنای نفی سلطه

دیگران است. در زمان کنونی برای دولت و جامعه اسلامی داشتن روابط با بیگانگان در صحنه بین‌الملل، امر ضروری است. ضرورت این امر از جهات متعدد است؛ زیرا از طرفی، با وجود رابطه صلح‌آمیز و حاکم بودن جو تفاهم، پیام آزادی‌بخش و انسان‌ساز اسلام بهتر به گوش جهانیان خواهد رسید. از سوی دیگر، در زمان کنونی در صحنه بین‌المللی به‌هم‌پیوستگی‌های زیاد در زمینه‌های مختلف میان کشورها و دولت‌ها وجود دارد. اما بر اساس اصل نفی سبیل، که یک اصل و قاعده قرآنی و فقهی است، ولایت و سلطه کفار بر مسلمانان یکی از استثناهای ارتباط و مودت با بیگانگان است. این قاعده، استقلال، آزادی و عزت جامعه اسلامی را تضمین می‌نماید. اصل نفی سبیل مبنای احکام و فتوهای متعددی در فقه واقع شده است. امام خمینی علیه السلام به عنوان احیاگر اسلام در قرن اخیر با توجه به همین اصل می‌فرماید:

اگر مراودات و روابط تجاری و غیر تجاری با دیگر کشورها، تهدیدی برای حوزه اسلام و مسلمانان دربر داشته باشد، به این معنا که خطر استیلاي اجانب بر آنها، به لحاظ سیاسی یا غیر سیاسی، پدیدار شود و باعث استعمار آنها یا استعمار بلاد آنان گردد، ولو استعمار معنوی، در این صورت، پرهیز از این ارتباط و تحریم این‌گونه مراودات، بر همه مسلمین واجب است. ^(۳۳)

ایشان در مسئله دیگر می‌فرماید:

اگر یکی از دولت‌های اسلامی در ارتباط خود با بیگانگان پیمانی منعقد کند که برخلاف مصلحت اسلام و مسلمین باشد، بر سایر دولت‌های اسلامی واجب است که به هر وسیله سیاسی یا اقتصادی، مانند قطع رابطه سیاسی و تجاری، آن پیمان را نقض کنند. بر سایر مسلمین نیز واجب است در حد

وابستگی و عدم استقلال، بسته به شرایط زمان و مکان، اشکال مختلفی به خود می‌گیرد و به فرایندهای پیشرفت و توسعه اثر می‌گذارد. وابستگی مانع صنعتی‌شدن و توسعه‌ی ظاهری نمی‌گردد. توسعه‌ی وابسته نفی وابستگی نیست، بلکه وابستگی آمیخته با توسعه است. اما این یک توسعه‌ی برون‌زا و ظاهری است. توسعه‌ی برون‌زا در دست کشورهای قدرتمند قرار دارد و آنها هستند که نوع، زمان و میزان آن را تعیین می‌کنند. در فرایند رشد و تعالی یک جامعه، پیشرفتی مؤثر و واقعی است که درون‌زا باشد و براین اساس، استقلال یکی از الزامات حتمی آن به شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

پیشرفت و تکامل در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وجهه‌ی همت تمام نظام‌های سیاسی است. اهمیت پیشرفت و تعالی در جهان کنونی به گونه‌ای است که گام برنداشتن یک جامعه در جهت توسعه و پیشرفت، به منزله‌ی مرگ تدریجی و نابودی آن جامعه خواهد بود. بر همین اساس، زیربنا و اساس فکری رهبران و دولت‌مردان تمام جوامع را، گسترش پیشرفت همه‌جانبه تشکیل می‌دهد. دست‌یابی به پیشرفت و تعالی همه‌جانبه مستلزم ارائه‌ی راهکار، الگوی مناسب و تعیین شاخص‌هاست و فهم پیشرفت و دگرگونی اجتماعی در یک کشور مستلزم بررسی دقیق ساختار نظام سیاسی و توجه به نحوه‌ی اثرگذاری نیروهای خارجی بر آن است. در پیشرفت یک جامعه، شرایط گوناگون تاریخی، جغرافیایی، طبیعی، انسانی، زمانی و مکانی، تأثیرگذارند. از این رو، یکی از الزامات الگوی پیشرفت درون‌زا بودن آن است؛ زیرا مجموعه‌ی پیچیده و متغیری از روابط میان عوامل و ساختارهای داخلی و خارجی، شکل خاصی به پیشرفت و تکامل می‌بخشد، که «استقلال» از مبانی و

امکاناتشان برای این امر، هرچند با مقاومت‌های منفی، اقدام نمایند. چنین پیمان‌هایی در شرع اسلام حرام و باطل است. (۳۴)

بنابراین، در دیدگاه امام خمینی علیه السلام استقلال به عنوان یک اصل مطرح است و نباید پیمان‌های سیاسی، اقتصادی و... هرچند در ظاهر موجب پیشرفت کشور شود، اما وابستگی کشور و جامعه‌ی اسلامی را به دنبال داشته باشد، منعقد شود. همین اصل در اندیشه‌ی رهبر معظم انقلاب نیز مطرح است. ایشان در ضمن بیاناتی استقلال را از مبانی نوسازی دانسته و می‌فرماید: «نوسازی سه رکن دارد: دین و اخلاق، استقلال و کارایی.» (۳۵) بر همین اساس است که ایشان در تبیین شاخص استقلال در الگوی پیشرفت می‌فرماید:

هر الگوی پیشرفتی بایستی تضمین‌کننده‌ی استقلال کشور باشد. این باید به عنوان یک شاخص به حساب بیاید. هر الگویی از الگوهای طراحی‌شونده برای پیشرفت که کشور را وابسته کند، دلیل کند و دنباله‌رو کشورهای مقتدر و دارای قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی بکند، مردود است. یعنی استقلال، یکی از الزامات حتمی مدل پیشرفت در دهه‌ی پیشرفت و توسعه است. پیشرفت ظاهری با وابسته شدن در سیاست و اقتصاد و غیره پیشرفت محسوب نمی‌شود. امروزه هستند کشورهایی، بخصوص در آسیا، که از لحاظ فناوری، از لحاظ دانش، از لحاظ مصنوعات پیشرفت‌های ظاهری دارند، خیلی از جاها را هم تصرف کرده‌اند، اما وابسته هستند. ملت و به تبع آنها دولت، از خودشان هیچ نقشی ندارند؛ نه در سیاست‌های جهانی، نه در سیاست‌های اقتصادی عالم و نه طراحی‌های مهمی که در عرصه‌ی بین‌المللی مورد توجه است. این پیشرفت نیست و ارزشی ندارد. (۳۶)

پی‌نوشت‌ها

- ۱- محمدتقی مصباح، *تهاجم فرهنگی*، تحقیق و نگارش عبدالجواد ابراهیمی، ص ۲۰.
- ۲- محمدتقی مصباح، *پرسش و پاسخ‌ها*، ج ۵-۱، ص ۱۸۶.
- ۳- همان، ص ۱۸۲.
- ۴- همان.
- ۵- همان، ص ۱۸۱.
- ۶- عبدالرحمن عالم، *بنیادهای علم سیاست*، ص ۳۰.
- ۷- محمدتقی مصباح، *پرسش‌ها و پاسخ‌ها*، ص ۱۸۱.
- ۸- سی‌اچ. داد، *رشد سیاسی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، ص ۱۹.
- ۹- محمدتقی مصباح، *پرسش‌ها و پاسخ‌ها*، ص ۱۸۲.
- ۱۰- محمدجواد منصوری، *فرهنگ استقلال توسعه*، ص ۵۵.
- ۱۱- علی‌اکبر دهخدا، *لغت‌نامه دهخدا*، ذیل واژه «استقلال».
- ۱۲- محمد هاشمی، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، ج ۱، ص ۱۷۲.
- ۱۳- علی آقابخشی و مینو افشاری‌راد، *فرهنگ علوم سیاسی*، ص ۲۶۹.
- ۱۴- عبدالعلی قوام، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، ص ۲۳.
- ۱۵- مجلس شورای اسلامی، *مشروح مذاکرات مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی*، ج ۱، ص ۵۲۲.
- ۱۶- هانس جی. مورگنتا، *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، ص ۴۹۹.
- ۱۷- علی آقابخشی و مینو افشاری‌راد، همان، ص ۲۷۷.
- ۱۸- محمد تقی‌زاده انصاری، «استقلال سیاس و استقلال اقتصادی»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی* (دانشگاه تهران)، ش ۴۹، ص ۱۰۱.
- ۱۹- علی آقابخشی و مینو افشاری‌راد، همان، ص ۱۸۰.
- ۲۰- محمد هاشمی، همان، ص ۱۷۶.
- ۲۱- سید محمدباقر صدر، *الاسلام یقود الحیاة*، ج ۵، ص ۱۷۴.
- ۲۲- حسن موسوی بجنوردی، *القواعدالفقهیه*، ج ۱، ص ۱۹۳.
- ۲۳- سید محمدحسین طباطبائی، *تفسیر المیزان*، ج ۵، ص ۱۸۸.
- ۲۴- ناصر مکارم شیرازی و دیگران، *تفسیر نمونه*، ج ۴، ص ۱۷۱.
- ۲۵- حسن واعظی، *استعمار فرانو، جهانی‌سازی و انقلاب اسلامی*، ص ۳۴.
- ۲۶- محمدجواد منصوری، همان، ص ۵۴.
- ۲۷- همان، ص ۶۴.
- ۲۸- همان، ص ۶۶.
- ۲۹- مرتضی مردیها، «استقلال حدیث کهنه»، *روزنامه جامعه*، ۲۴ و ۲۵ بهمن ۱۳۷۷، ص ۱۰، به نقل از مقصود رنجبر، *در: استقلال و ضرورت‌های جدید*، ص ۱۱۵.
- ۳۰- محمد تقی‌زاده انصاری، همان، ص ۱۰۱.
- ۳۱- سیدعلی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، *پرسش‌ها و پاسخ‌ها*،

شرایط اصلی آن به حساب می‌آید. به عبارت دیگر، نه تنها پیشرفت سیاسی پیوندی عمیق با استقلال سیاسی دارد، بلکه شرط لازم به وجود آمدن آن، استقلال سیاسی است. زمینه پیشرفت یک جامعه زمانی فراهم می‌شود که آن جامعه به سطح خاصی از استقلال سیاسی دست یافته باشد. از طرف دیگر، در سطوح مختلف پیشرفت سیاسی، شدت رشد استقلال سیاسی متفاوت است؛ بدین معنا که هر قدر سطح پیشرفت کشوری پایین‌تر باشد، تجربه مردم آن در کسب استقلال سیاسی کمتر است و هر قدر در استقلال سیاسی کم‌تجربگی بیشتر مشهود باشد، پیشرفت از پشتوانه ضعیف‌تری برخوردار خواهد بود. بنابراین، رابطه‌ای که بین پیشرفت و استقلال در جوه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برقرار است، به شکل معادله‌ای خطی می‌باشد. جامعه اسلامی زمانی به پیشرفت واقعی دست می‌یابد که سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آن، به دور از دست‌یازیدن بیگانگان و با شاخص‌ها و معیارهایی که از درون فرهنگ آن به دست می‌آید، صورت گیرد. به عبارت دیگر، پیشرفت باید دورن‌زا باشد و بر این اساس، استقلال یکی از الزامات حتمی آن به شمار می‌رود و در الگوی پیشرفت باید به عنوان یک شاخص مهم در فرایند پیشرفت سیاسی مدنظر قرار گیرد.

- ص ۸۰ - مردیها، مرتضی، «استقلال حدیث کهنه»، روزنامه جامعه، ۲۴ و ۲۵ بهمن ۱۳۷۷.
- ۳۲- محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۹.
- ۳۳- سیدروح‌الله موسوی خمینی، تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۴۸۶.
- ۳۴- همان.
- ۳۵- مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، نرم‌افزار حدیث ولایت (دیدار مقام معظم رهبری با جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش)، ۲۷ فروردین ۱۳۷۶.
- ۳۶- همان، در دیدار استادان و دانشجویان کردستان، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۸.
- ۳۷- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، چ بیست‌وسوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹.
- ۳۸- منصوری، محمدجواد، فرهنگ استقلال توسعه، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.
- ۳۹- مورگنتا، هانس جی، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.
- ۴۰- موسوی بجنوردی، حسن، القواعد الفقهیه، قم، الهادی، ۱۴۱۹ق.
- ۴۱- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، تحریرالوسیله، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
- ۴۲- واعظی، حسن، استعمار فرانو، جهانی‌سازی و انقلاب اسلامی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.
- ۴۳- هاشمی، محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴.
- ۴۴- آقابخشی، علی و مینو افشاری‌راد، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، چاپار، ۱۳۷۹.
- ۴۵- تقی‌زاده انصاری، محمد، «استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، ش ۴۹، ۱۳۷۹، ص ۱۱۸-۱۱۷.
- ۴۶- جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چ هفتم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.
- ۴۷- خامنه‌ای، سیدعلی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، تهران، مؤسسه قدر ولایت، ۱۳۸۰.
- ۴۸- داد، سی‌اچ، رشد سیاسی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چ دوم، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹.
- ۴۹- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، بی‌تا.
- ۵۰- رنجبر، مقصود، استقلال و ضرورت‌های جدید، قم، بضعة‌الرسول، ۱۳۸۱.
- ۵۱- صدر، سید محمدباقر، الاسلام یقود الحیاة، قم، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه للشهید صدر، ۱۴۲۱ق.
- ۵۲- طباطبائی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
- ۵۳- عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، چ سیزدهم، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴.
- ۵۴- قوام، عبدالعلی، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران، سمت، ۱۳۷۲.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی